

حمله رومیان به ایران در زمان شاپور دوم

بخش نخست

سخنی درباره «فیروز شاپور» نام دیگر انبار

درباره *فیروز شاپور* که شهر مهم تاریخی *انبار* بدان معروف شده مطالب زیر که بر بخشهای ناشناخته ای از تاریخ ایران هم پرتوی روشن می افکند در خور مطالعه است:

مراد از شاپور در این جا شاپور دوم معروف به ذوالاکتاف است، و قدیمی ترین نوشته ای که این نام یعنی *فیروز شاپور* در آن دیده شده سفرنامه *امیانوس مارسلینوس* *Ammianus Marcellinus* تاریخ نگار رومی است که در حمله *ژولیان* امپراتور روم به ایران که در پادشاهی همین شاپور ذوالاکتاف صورت گرفت در سپاره روم بوده و وقایع آن حمله نافرجام را به رشته تحریر کشیده است (۱).

علت این نام گذاری را باید در پیروزیهای فراوان و پرآوازه خود شاپور جستجو کرد. هر چند علت‌های دیگری هم برای آن ذکر کرده اند (۲).

شاپور دوم از شاهانی بود که در دوران طولانی سلطنت خود به پیروزی‌هایی بزرگ دست یافت که در جهان آن روز او را بلند آوازه ساخت. او در گوشمالی اعراب و قبایل صحراگردی که در زمان طفولیت او ایران را از غرب و جنوب میدان تاخت و تاز و قتل و غارت‌های خویش ساخته و از ویرانی و تباہکاری فروگذار نکرده بودند سخت و قاطع بود و کار او در راندن آنها به پشت استحکامات و موانعی که برای جلوگیری از قتل و غارت‌های آنها ایجاد کرده بود با عقل و تدبیر همراه بود، آن چنان که وقتی مدتها پس از وی خسرو انوشروان در صدد ساختن استحکامات و موانعی برای جلوگیری از تجاوز سپاهیان منظم روم یا قبایل نامنظم صحرا برآمد بهترین راه را تجدید بنا یا ترمیم همان استحکامتی یافت که شاپور پیش از او در آن منطقه ایجاد کرده بود.

از این گونه کارهای شاپور چند یادگار در تاریخ مانده، یکی عنوان ذوالاکتاف بود که آن را عربها از روی مجازاتی که او تیهکاران را به آن مجازات می رسانید به او داده اند، و دیگری خندق شاپور بود که تا قرن‌ها در دوران اسلامی هم همچنان نام و آوازه اش را زنده نگاه داشته بود (۳)، و دیگر ده آبادی بود به نام کرخ که جز بغداد شد و محله معروف کرخ بغداد یادگار یا نشانه ای از آن است. که به قول حمداله مستوفی آن را شاپور دوم ساسانی بنا کرده است (۴). و دیگر کاخی بود در کنار پلی که بر دجله بسته شده بود و به کاخ شاپور معروف بود و این همان کاخ است که در دوران عباسی به قصر عیسی بن علی معروف گردید (۵).

حمله رومیان به ایران

ولی پیروزیهای شاپور به همین پیشرفتهای داخلی محدود نمی شد از پیروزیهای مهم او که آوازه ای جهانی داشت و شاید همان هم اثری کلی در نام گذاری انبار به فیروز شاپور داشته در هم شکستن حمله مغرورانه ای بود که ژولیان امپراتور روم با نیروی فراوان و تجیزات کافی از همین منطقه به داخله ایران نمود و شاپور با روش جنگی دفاعی خود که امیانوس مارسلینوس آن را در آنچه از سفرنامه او نقل خواهد شد روش جنگی ایرانی می نامد (۶)، آن حمله را در هم شکست و ژولیان را در همین سرزمین از پای درآورد و جانشین او و سران لشکر روم را برای این که اجازه ی، بازگشت آنها را به کشور خودشان بدهد و ادار ساخت تا به دلخواه او قراردادی را امضا کنند که برای رومیان جز سرافکنندگی چیزی نداشت.

از حسن اتفاق از این حمله و مراحل مختلف آن در نوشته امیانوس مارسلینوس تاریخ نگار رومی که خود شاهد ماجرا بوده مطالبی آمده که هم روش جنگی دفاعی شاپور دوم را در قرن چهارم میلادی روشن می سازد. و هم این را می رساند که آنچه در آن جنگ روی داده درست منطبق با همان روش کلی ایرانیان در جنگ‌های دفاعی بوده و همان روش است که رستم سپهسالار ایران هم در دوران یزدگرد در هنگام حمله اعراب به ایران برای مقابله با آنان به یزدگرد پیشنهاد کرد و او نشنید و عاقبتش شنیدی (۷). و چون این سفرنامه پرتوی نه تنها بر این جنگها بلکه بر جنبه های دیگری از تاریخ ایران در قرن چهارم

میلا دی می افکند که هنوز به درستی شناخته نشده است. از این رو مطالبی از آن که به این امور ارتباط می یابد، در این جا نقل می شود:

از سفرنامه امیانوس مارسلینوس

« ژولیان امپراتور روم با سپاهی بزرگ با کمک وسایل دریافتی و نیروی دریایی و هر آنچه برای یک جنگ سخت ضروری بود با طلوع صبح در مسیر فرات داخل سورستان شد و برای اینکه رعب و وحشت در دل دشمن بیفکند به سپاهیان دستور داد که در سرزمین دشمن پراکنده شوند و هر جا به افراد دشمن برخوردند بر آنها بتازند. و با وجود پیخ و خم های فراوان رود به قایقها اجازه نداد که جز در کنار نیروی زمینی حرکت کنند. و پس از دو روز در کنار فرات بالا به محلی به نام *بوررا* رسیدند و پس از چهار روز که به آرامی سپری شد به *دژ عانات Anatha* که آنجا هم مانند بیشتر دژهای این سرزمین فرات آن را احاطه کرده بود حمله بردند و آنجا را به آتش کشیدند و اسیران آنجا را به دور دستها فرستادند، و پس از این به *دژ تالوثا Thalutha* رسیدند که در چهارده کیلومتری جنوب شرقی عانات بوده و آن هم در وسط رود و دژی بسیار استوار بود. از پادگان آنجا خواستیم تسلیم شوند ولی آنها پایداری کردند و ما هم چون راهی برای گشودن آن نیافتیم آنجا را رها کردیم. به دژ دیگری رسیدیم که آن را هم فرات همچون خط دفاعی در میان گرفته بود و روز بعد به دژی رسیدیم که متروک بود. سپاهیان روم آنجا را هم آتش زدند به پیش رانندیم و به جایی رسیدیم که در آنجا از رود فرات گذشتیم و پس از هفت میل به شهر *دیسیرا Diacira* رسیدیم (این جا را مترجم موضع شهر هیت می داند) که از سکنه خالی بود ولی پر از غلات و نمک خوب بود و در آنجا معبدی دیدیم که بر سرزمینی مرتفع بنا شده بود. آن شهر را آتش و چند زن را هم که آنجا یافتیم کشتیم. و چون از چشمه قیر گذشتیم به شهر *اوزگار دانا (۸)* رسیدیم، ولی مردم آن، آنجا را رها کرده بودند. و پس از این که دور روز در این شهر بودیم آنجا را آتش زدیم و سپس به قریه *ماسبیراکته* رسیدیم که در آنجا بقایای یک باروی قدیمی دیده می شد. این جایی که در این نوشته *Macepracta* نامیده شده محلی بوده است که در آنجا رود فرات به شاخه های متعدد تقسیم می شده و یک شاخه از آن به نام *نهر ملکا* با نهر الملک به سمت تیسفون می رفته است. در صدر آن رود هم برج بلندی بود شبیه چراغ دریایی و در آنجا سپاه ما با کمال احتیاط از پلی که در آنجا ساخته شده بود گذشت. در اینجا دشمن به بخشی از سپاه ما حمله برد و رگباری از تیر و ژوبین به سوی آن پرتاب کرد ولی سپاهیان کمکی ما آنها را عقب راندند و پراکنده ساختند و پس از این پیروزی به شهر فیروزشاپور رسیدیم.

فیروزشاپور شهری است بزرگ و با مردم بسیار و از هر طرف آب آن را احاطه کرده و پس از آنکه امپراتور سواره از کنار باروهای آن گذشت و آنجا را شناسایی کرد آنجا را در حصار گرفت و می خواست که مردم آنجا را ترک کنند ولی مردم قبول نکردند و سرانجام پس از دو روز محاصره و جنگ و مذاکره ی صلح که فرمانده پادگان آنجا که نامش *مرسیدس* بود شخصا برای مذاکره با امپراتور با طناب از دژ به زیر آمد و پس از مذاکره با امپراتور به دژ برگشت تا پادگان آنجا را به قبول قراری که او با امپراتور گذاشته بود وادار سازد. و سرانجام صلحی بین آنها اتفاق افتاد و ۲۵۰۰ نفر از آنها تسلیم شدند و بقیه با قایق و وسایل آبی آنجا را ترک کردند. در دژ آن شهر و در درون باروی آنجا که در جایی مرتفع قرار داشت انبار بزرگی از جنگ افزار خوابار بود که فاتحان آنچه را خواستند برگرفتند و بقیه را با خود شهر آتش زدند.

باروی این شهر با آجر و قیر ساخته شده بود و جمع این دو ماده با هم سخت ترین و مقاوم ترین ماده های ساختمانی را به وجود می آورد.

و پس از طی ۱۴ میل به سرزمین حاصلخیز و پر آبی رسیدیم که ایرانیان چون می دانستند ما از این راه می رویم همه سد و بندهای رودخانه را گشوده بودند و آب همه جا را فرا گرفته به شکل مرداب درآورده بود. و از آنجا به شهر *موگمالکا Mogamalcha* رسیدیم که شهری بزرگ و دارای باروهای بلند بود، در آنجا اردو زدیم و اردو را هم در حصار قرار دادیم که ناگهان مورد هجوم سواران پارسی نگردهد، همه ملتغای مجاور از شجاعت این سواران در دشتهای باز در هراس اند.

در روز دوم جسری بر روی رود زده شد و سپاهیان از آن عبور کردند و در محل بهتری اردو زدند و اردوی را با سنگرهای دو رو مستحکم ساختند. سرانجام با چندین روز جنگ سخت و استفاده از همه نوع وسایل قلعه گیری آنجا را که دارای برجهایی با پادگانی نیرومند برفراز مرتفعات و بسیار مستحکم بود به تصرف درآوردیم و همه ساکنان آن را از بزرگ و کوچک و زن و مرد کشتیم و آن شهر آباد تبدیل به خرابه ای شد که بوم در آن نوحه سرایی می کرد. و از آنجا به دژی بسیار مستحکم رسیدیم که پسر پادشاه با جماعتی از بزرگان و سپاهی بزرگ قصد دفاع از آنجا را داشتند ولی چون سپاه ما را دیدند بازگشتند و از آنجا که پیشتر رفتیم به بستانها و کشتزارهای حاصلخیز رسیدیم و ساختمانی را هم به شکل ساختمانهای رومی دیدیم که از دیدن آن خوشحال شدیم و به آن آسیبی نرسانیدیم. در همانجا میدان بزرگ دایره مانند وسیعی بود که از هر طرف محصور بود و در آنجا حیوانات وحشی نگهداری می شد و قصد از آن سرگرمی شاه بود. در بین آنها شیرها و خوکهای وحشی و خرسهای خون آشام و دیگر حیوانات وحشی بزرگ اندام دیده می شد و سواران ما توانستند در آن میدان را بگشایند و همه حیوانات آنجا را شکار کنند.

این سرزمین بسیار آباد و به صورت صحیح از آن بهره برداری می شود. کوخی یا سلوکیه از آنجا دور نیست در این جا اردو زدیم و با سرعت آنجا را مستحکم ساختیم و دو روز در آنجا استراحت کردیم و امپراتور با مقدمه سپاه به قصد شناسایی در اطراف به گردش پرداختند و در آنجا شهری متروکه یافتند که امپراتور *وروس Verus* آنرا ویران ساخته بود.

و چون به پیشرفت خود ادامه دادیم در نزدیکیهای تیسفون به کاخی رسیدیم و چون از آنجا مسافتی طی کردیم، خبر ناخوشایندی دریافت کردیم و آن این بود که یک دسته از نگهبانان مقدمه ی سپاه ما که به آرامی در حرکت بودند به گروهی از سپاهیان ایرانی برخورد کرده بودند که از دروازه های شهر خارج شده و به آنها حمله کرده بودند و همچنین گله های گاو و گوسفندی هم که برای آذوقه سپاه در آن سوی رود و در دنباله سپاه در حرکت بودند همه را گرفته و سربریده بودند و این امر امپراتور را بسیار خشمگین ساخت.

اکنون امپراتور در نزدیکی های تیسفون بود. در این جا کاخی مرتفع و مستحکم بود که آن را محاصره کرد و امپراتور شخصا برای دیدن باروهای آن رفته بود. تیری که از آنجا به سوی او پرتاب شد کمی خطا کرد و گرنه او را کشته بود. محاصره این کاخ و غلبه بر آن هم به زودی و به آسانی میسر نشد. و هر چند سرانجام آنجا گشوده شد و به آتش کشیده شد ولی در این جا بود که امپراتور دریافت که هم سپاهیان خسته شده اند و هم تا رسیدن به پیروزی راهی دراز و موانعی بسیار در پیش دارد. از این رو در همانجا اردو زد و آذوقه فراوان بین سپاهیان تقسیم کرد. و دور اردو خود را مستحکم ساخت و برای احتیاط بیشتر خندقی ژرف هم دور اردوی خود کند.

پس از اینکه این جا را ترک کرده و بیشتر رفتیم به آب راهی رسیدیم که آن را نهر ملکا می خواندند و معنی آن (رود شاه یا شاهرود) است ولی در این آب راه آبی روان نبود. ایرانیها برای اینکه رومی ها نتوانند با کشتیهای خود به دجله برسند مدخل آب فرات را به آنجا بسته بودند. ولی رومیها آن سدها را باز کردند و نهر پر آب شد و آنها با کشتیهای خود پس از طی مسافتی به دجله رسیدند و بی درنگ سپاهیان جسرهایی بر پا کردند که به وسیله آنها از رود دجله گذشته و به آن سوی دجله رسیدند، به قصد آنکه به کوخی (۹) هم دست یابند. و در آنجا در دشت گسترده و پر درخت و تاکستانهای فراوان و سروهای بلند اردو زدند و در وسط آن دشت سرسبز کاخ های زیبایی بود پر از نقش پادشاهان در حال شکار حیوانات درنده. در این کشور عادت بر این است که نقش اشخاص را جز در حال جنگ یا شکار به شکل دیگری نمی کشند.

و چون همه چیز به دلخواه امپراتور گذشت دستور داد که برخی از کشتیهایی را که حامل خواربار یا مهمات جنگی بودند از باز خالی کنند تا ۸۰۰ تن از رزمندگان بر آنها سوار شوند و همچنین دستور داد که بخش عمده کشتیها با خود او باشند و آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

یک دسته از آنها را به سرگردگی کونت ویکتور (بزرگترین سردارانش) مامور ساخت که در تاریکی شب از رود دجله با سرعت عبور کند و کنار دیگر رود را که در تصرف دشمن بود به تصرف درآورد.

این نقشه جنگی سرداران را در بیم و هراس افکند و همگی کوشیدند تا او را از این اندیشه باز دارند ولی نتوانستند، و طولی نکشید که امپراتور دستور حرکت به کشتیها داد. و پنج کشتی از آنها با سرعت به راه افتادند تا از نظرها ناپدید و به ساحل دشمن نزدیک شدند و با هر چه در توان داشتند از جنگ افزارها و آتش اندازها به دشمن حمله کردند. آن چنان سخت که نزدیک بود خودشان در آتش بسوزند. و در این هنگام امپراتور، خود به میدان معرکه شتافت و در آنجا با فریاد به جنگجویان خود اعلام کرد که از ساحل مقابل اشاره ای از لشکریانش دریافت داشته که در آن سوی رود جای پایی بدست آورده اند، بنابراین کشتی ها با هر چه در توان دارند به پیش برانند. و همین امر روح تازه ای در رزمندگان دمید و بر تلاش و کوشش خود افزود و با وجود آنکه دشمن آنها را در زیر رگباری از انواع سلاحهای آتیش خود گرفته بود موفق شدند که در آن سوی رود جای پایی استوار به دست آورند.

ایرانی ها این حمله را با دسته هایی از پیاده های زره پوش خود دفع کردند. آنها در صفوف منظم حرکت می کردند و منظر اندامها و جنگ افزار های آنها چشم گیر بود. اسبهای آنها را هم پوششهای ضخیم چرمی حفاظت می کرد. نیروی ذخیره آنها را هم رسته های پیاده ای تشکیل می دادند که زره های آنها دارای انحنا و به شکل مستطیل و از چرم به هم تنیده درست شده بود و در عقب آنها با نظام در حرکت بودند. و پشت سر آنها فیلها در حرکت بودند که گویی تپه های متحرکی بودند. و هیکل درشت آنها برای هر کسی که نزدیک آنها می شد ترسناک بود چرا که منادی مرگ و هلاک بودند. و مردان ما پیش از این هم اینها را تجربه کرده بودند و از آنها می ترسیدند.

دو لشکر به هم آویختند. رومیها با کلاهخودهای درخشان خود پیش می رفتند و جوقه های موسیقی شان همچنان می نواخت. به محض برخورد دو سپاه صف مقدم به تیراندازی پرداخت و طولی نکشید که دو لشکر با تمام نیرو به جنگ پرداختند و گویی که زمین در زیر پای آنان به لرزه درآمده بود.

چنانکه عادت است صلاهی جنگ از هر طرف برخاست، و طلبها و کوسها روح سلحشوری لشکریان را برمی انگیزتند. آنها را با تمام جنگ افزارهاشان از شمشیرها و نیزها به جان دشمنان می انداختند و چون آنها هر قدر پیش تر می رفتند بیشتر از خطر تیرهای ایرانیان در امان می ماندند. از این رو امپراتور ژولیان خود در بین سپاهیان با تشویق و برانگیختن آنها، آنها را به پیشرفت حریص تر می ساخت.

و بدین ترتیب جبهه ایرانیان در هم شکافت آنچنانکه دیگر آنها نتوانستند با همان شدت نخستین بجنگند و سرداران ایشان هم نتوانستند روح سلحشوری را در آنها شعله ور نگه دارند. از این رو به شهرشان که نزدیک بود عقب نشینی کردند و سپاهیان ما آنها را دنبال کردن در حالی که از گزند و آسیب آنها بر کنار نمانده بودند. آنها هم در آن دشتهای سوزان از طلوع فجر تا پاسی از شب جنگیده بودند و اکنون هم سپاهیان ما آنها را همچنان تعقیب می کردند و فرماندهان گزیده آنها هم بیکرانس و سورینا و نرسی با آنها بودند تا دروازه های تیسفون و نزدیک بود به شهر وارد شویم ولی منظره هول انگیز فرمانده ویکتور و فریاد و فغان او که سبب تیری که به کتف او خورده و کتفش را سوزانده بود، سپاهیان را از این کار بازداشت. همین که هول و هراس جنگ از دل سپاهیان برطرف شد و بر دشمن پیروزی یافتند در پیرامون سرپرده امپراتور گرد آمدند تا از او به سبب شجاعتی که در این جنگ از خود نشان داده و باعث فیروزی آنها شده بود سپاسگزاری کنند. امپراتور با عقل و تدبیر آن جنگ را اداره کرده بود آن چنانکه از مجموع لشکریان ما فقط ۷۰ تن کشته شده بود ولی از ایرانیان نزدیک ۳۵۰۰ تن.



ژولیان با بزرگان سپاهش برای محاصره تیسفون به کنکاش نشست ولی برخی از آنها این کار را نادرست شمردند یکی به سبب استحکامات آنجا و دیگر به سبب این که شاپور شاه که خارج از پایتخت بود خود بی درنگ با سپاهی عظیم به حمایت آنجا می شتافت و آنها را ناکام می ساخت و چون بیشتر آنها همین راه را درست یافتند که از محاصره آنجا چشم پوشند امپراتور هم همین را پذیرفت و *آرینتانوس Arinthus* را مامور کرد که با گروهی از پیادگان سبک اسلحه به روستاهای مجاور که محصولات و چهارپایان فراوان داشتند بتازد و دشمن را از آنجاها پاک سازد زیرا بسیاری از افراد سپاهیان دشمن در آن حوالی می گشتند و بعضی از آنها هم در کمین گاهها جاده های فرعی که کسی جز خودشان آنجاها را نمی شناخت پنهان شده بودند.

گسترش جنگ به داخل ایران

ژولیان اشتیاق فراوانی به گسترش دامنه فتوحاتش داشت به همین سبب به نصیحت کسانی که او را به متوقف ساختن فتوحات توصیه می کردند توجهی نکرد و آنها را به کم همتی و عافیت طلبی و اوصافی از این دست موصوف می ساخت. او به این باور بود که اگر به نصیحت آنها عمل کند کشور ایران که اکنون در آستانه سقوط در دست او است از چنگ او رها خواهد شد. بنابراین رود را در سمت چپ خود قرار داد و به قصد نفوذ در مناطق داخلی کشور به حرکت درآمد.

امپراتور دستور داد تا قایقهایش را به استثنای ۱۲ فروند آنها را آتش زدند و آن ۱۲ قایق را هم با اربابه ها حمل می کردند به قصد اینکه شاید در آینده برای زدن پلهای قایقی بدانها نیاز باشد. امپراتور این نقشه یعنی آتش زدن قایقها را خیلی زیرکانه می پنداشت زیرا گمان می کرد با این تدبیر هنگامی که او به داخله کشور حمله ور شود آن قایقها به دست دشمن نخواهند افتاد.

سپاهیان از این نقشه امپراتور به ترس افتادند. آنها در نهان به انتقاد از این کار و اظهار نگرانی می پراختند و از خود می پرسیدند که اگر کوهستانهای بلند یا سرزمین خشک ایران مانع پیشروی آنها شد و دچار کم آبی شدند چه پیش خواهد آمد. و شاید به فکر این هم افتادند که مانع آتش گرفتن همه قایقها شوند ولی آتش چنان با سرعت در آنها در گرفت که جز همان ۱۲ فروند سالم نماند.

بدین سان نیروی دریایی ما از میان رفت و اکنون اعتماد ژولیان فقط بر سپاهیان مورد اعتماد و همدل خود بود که هیچ دسته ای از آنها از راهی که او رسم کرده بود منحرف نگردید و چون سپاهیان او هنوز نیرومند بودند از این رو به داخل کشور روی آورد؛ کشوری بارور که از لشکریان او با خیرات و برکات فراوانش به خوبی می توانست پذیرایی کند.

چون دشمن از این وضع آگاه شد بر آن شد که با نابود ساختن آنچه بقاء ما به آن بسته بود ما را نومید و زیون سازد. و با این هدف به آتش تمام کشتزارها که تقریباً به درو رسیده بودند پرداخت و چون بدین سان تمام دشتهای روبروی ما در حال اشتعال بود پیشرفت ما هم ممکن نمی شد و ناچار در همانجا میخکوب شدیم و ایرانیها هم با ناسزاهای دردناکی که از دور نثار ما میکردند ما را بیشتر آزار می دادند. آنها گاهی در همه جا پراکنده می شدند و گاهی همچون بنیانی استوار در برابر ما ظاهر می شدند و چنین می نمود که نیروهای کمکی برای آنها رسیده و بدین سبب ما هم همواره در انتظار حمله های بی باکانه و طرحهای جسورانه آنها به سر می بردیم.

امپراتور و سپاهیان از این وضعی که پیش آمده بود در آتش خشم می سوختند. آنها دیگر نه وسایل لازم را برای بستن جسری بر روی رودها و گذشتن از آنها را در اختیار داشتند زیرا قایقها را سوزانده بودند و نه راهی برای متوقف ساختن حرکات این دشمن عجیب می یافتند. درخشش سلاحهای آنها چنان می نمود که آنها به ما خیلی نزدیک اند. سلاحهای آنها با هر جزیی از اجزاء بدنشان متناسب و هم آهنگ است. و امر ناگوار دیگری که نمیشود آن را نادیده گرفت این بود که کمکهایی که

بنا بود به فرماندهی *آراسس Arases* و دیگر فرماندهان برای ما برسد نرسید زیرا همان عواملی که ذکرشان گذشت مانع رسیدن آن کمکها شده بود.

امپراتور به ناچار جلسه مشاوره ای از بزرگان تشکیل داد و چون سپاهیان میخواستند از همان راه که آمده بودند برگردند امپراتور به شدت با این فکر مخالفت کرد و بسیاری از فرماندهان هم با او موافق بودند زیرا می دانستند که آن کار ممکن نیست از آن رو که مزارع سوخته بود و آنچه باقی مانده بود برای آذوقه آن سپاه کافی نبود و بعلاوه به سبب آب شدن برفها تمام راهها باتلاقی شده و رودها هم در حال طغیان بودند و کناره های آنها را آب رفته بود بنابراین امپراتور تصمیم گرفت با سپاهیان خود به مناطق کوهستانی بروند و منتظر فصل مناسب باشند و به همین قصد عزم سفر کردیم ولی هنوز صبح نشده بود که نشانه هایی از نزدیک شدن سپاهیان ایران نمودار گردید. پس طلبها به نشانه توقف به صدا درآمد و ناچار در یک دره سبز و خرم اردو زدیم و صبح روز بعد در برابر خود سپاهیان نیرومند و نیک مسلح شده ایران را دیدیم، و پس این برخورد با آنها در حالی که هر دو سپاه به سبب گرما و آسیب هایی که بر آنها وارد شده بود نیروی خود را از دست داده بودند آنجا را ترک کردیم و به دهی رسیدیم به نام *هوکمبرا Hucumbra* و دو روز برای استراحت آنجا ماندیم و سپس سفر خود را ادامه دادیم و دو روز بعد باز هم مورد تعرض سپاهیان ایران قرار گرفتیم و هنوز ۷۰ میل پیش تر نرفته بودیم که همه گیاهان و غلات از سوی ایرانیان به آتش کشیده شد و ما جز آنچه خود توانستیم از زبانه های آتش نجات دهیم و با خود حمل کنیم نصیبی نیافتیم.

این جا را ترک کردیم به اقلیمی رسیدیم به نام *مرنکس Maranax* و در پگاه گروههای بسیاری از سپاهیان ایران پدیدار شدند که *مرینس Merenes* فرمانده اسوران و دو پسر پادشاه و بسیاری از بزرگان هم با آنها بودند.

پایان بخش نخست

... بخش ۲ ...

برگرفته شده از:
تاریخ و فرهنگ ایران
دکتر محمد محمدی ملایری

بن مایه ها:

(۱) در قرن چهارم میلادی تاریخ نگار رومی انطاکی الاصل *آمیانیوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus* رویدادهای بین سالهای ۳۷۰ و ۳۹۶ میلادی را به رشته تحریر کشیده که از آن جمله رویدادهای جنگ ایران و روم است در دوران امپراتوری *ژولیان* در روم و پادشاهی شاپور دوم (ذوالاکتاف) (۳۱۹-۳۷۹) در ایران. این تاریخ نگار از آنجا که خود تربیتی سپاهی داشته و در این جنگ هم شخصا حضور داشته و رویدادهای آن را از آغاز حمله پیروزمندانه سپاه روم به ایران تا پایان عقب نشینی زبوانه آنها به روم، چنانکه دیده (البته چنانکه یک وقایع نگار رومی و در خدمت امپراتور روم می دیده) نوشته است. و از این رو نوشته او در هر حال متضمن اطلاعاتی دست اول درباره پادگانهای ایران در کناره های رود فرات و شرق دجله در ایران آن دوران است. پادگانهایی که سپاه روم از آنجاها گذشته و از بسیاری از آنها هم در این کتاب یاد شده است. و آنچه در این جا می آید خلاصه ای از نوشته او است برگرفته از آنچه آقای *فواد جمیل* در مقاله ای با عنوان «عراق در قرن چهارم میلادی از روی وصف تاریخ نگار رومی *آمیانیوس مارسلینوس*» که در شماره اول و دوم جلد هفدهم مجله سومر به تاریخ ۱۳۸۱ ه. ق. مطابق ۱۹۶۱ میلادی، به چاپ رسانده با حواشی و تعلیقاتی از آقای *سالم الاوسی*، و با استفاده از مراجعی همچون:

W. H Land, *Babylonian Problems*

و کتاب *Alois Mosil* به نام *The Middle Euphrate*, New York, 1926 و این هم اضافه شود که آنچه آقای *فواد جمیل* در این مقاله آورده از روی مطالبی است که از وی ترجمه انگلیسی آن نوشته، که بوسیله *C. D. Young* صورت گرفته و در ملحق پنجم کتاب *The Middle Euphrate*, London, 1923 چاپ شده و ترجمه عربی آن هم در مجله سومر چاپ شده است.

(۲) مانند آنچه یاقوت در سخن *سابور* از نوشته ی، *ابوالفضل عباس صولی* معروف به *ابن برد* خیاط نقل کرده بدین مضمون: شاپور در هنگامی که می گشت تا جایی را برای دژ و دروازه ای سواد (= سورستان) در آن قسمت که مجاور روم است برگزیند به کناره ی فرات آمد، در آنجا سرزمین همواری یافت که در آنجا قبایلی صحراگرد می زیستند او آن قبایل را به بقیه و عقبر کوچانید و در آنجا شهری استوار بنیاد نهاد و سپس سوار شد تا آنجا را ببیند و بر آن نامی بگذارد. در این میان گله آهویی از نزدیک او گذشت که قوچ سالخورده ای از آن نگهبانی می کرد او رو به مرزبان خود نمود و گفت من این گله آهو را

به فال نیک گرفتیم هر کس که این قوچ را برای من بگیرد او را مرزبان این شهر خواهم ساخت. یکی از مرزبان زادگان به نام شیلی پسر فرخ زاد که در مرو شاهجان خطایی از او سر زده بود و شاپور او را در بند کرده و در اردوی خود می داشت ولی سپس مورد عفو قرار گرفته و بند از او برداشته بودند، آن را شکار کرد و شاپور خوشحال شد و این پیروزی را به فال نیک گرفت و به این مناسبت شهر را فیروز شاپور نام نهاد و آنجا را با ضمیمه ساختن زمین های مجاور تا حدود دجله استانی جداگانه ساخت که حد آن از هیت و عانات بود تا قطرل، و شیلی را به مرزبانی آنجا گماشت و آبشخور فرات را هم به آن ضمیمه ساخت و دو هزار تن از فرماندهانش (ظاهرا اسورانش) را در آنجا مقیم ساخت و هیت و عانات همچنان در ابوابجمعی انبار باقی ماند تا هنگام خلافت معاویه بن ابی سفیان که او آن را از انبار جدا ساخت و از توابع جزیره (جزیره فرات) گردانید (معجم البلدان ج ۳، برگ ۹۲۹)

(۳) خندق شاپور را یاقوت در قرن هفتم هجری چنین توصیف کرده است: « خندق شاپور در صحرای کوفه بود. آن را شاپور میان سرزمین خود و عربها به وجود آورد برای جلوگیری از شرارت آنها. گفته اند که هیت و عانات جزء تسوی انبار بود و هنگامی که انوشیروان به پادشاهی رسید و شنید که طوایفی از اعراب در بخشهایی از بادیه در نزدیکی های سواد به غارت می پردازند دستور داد باروهای شهر را که به نام نسر خوانده می شد، و شاپور ذوالاکتاف آن را ساخته بود تا پادگانی برای پاس داری از سرزمین های نزدیک به بادیه باشد، تعمیر کنند، و همچنین دستور داد تا از هیت خندقی که طرف بادیه را تا الکاظمه نزدیک بصره بشکافد حفر کنند و به دریا برسانند و بر این خندق دیده بانها و برجها پدید آورد و آنها را با پادگانهایی منظم ساخت، تا نگهبانهایی باشند که مردم سواد را از گزند بادیه نشینان مصون دارند و به سبب همین خندق بود که تسوی هیت و همچنین عانات هم از تسوی شاد فیروز (= ظ فیروز شاپور) جدا شدند زیرا عانات هم عبارت از مجموعه روستاهایی بود که ضمیمه هیت بود. معجم البلدان ج ۲ برگ ۴۷۶ در گفتار پنجم جلد اول کتاب حاضر (= تاریخ و فرهنگ ایران در دوره انتقال...) درباره خندق شاپور و چشمه ها و پادگانهایی آن که در زمان شاپور به وجود آمده و در زمان انوشیروان تعمیر شده بود، با تفصیل بیشتری سخن رفته است.

(۴) دلیل خارطة بغداد برگ ۳ و ۸

(۵) از این کاخ در ماخذ اسلامی بدین گونه یاد شده، بلاذری، فتوح البلدان برگ ۳۰۴ - ۳۰۵

(۶) این روش همان است که در جلد اول این کتاب (گفتار نهم) از زبان رستم فرخ زاد سپهسالار دوران یزدگرد آخرین شاه ساسانی خطاب به یزدگرد، هنگامی که به او دستور داد تا خود به جنگ اعرابی که به داخله ایران نفوذ کرده بودند بروند و کار را یکسره کند بدین صورت بیان کرد که در آن وضعی که پیش آمده یعنی دشمن به داخله ایران نفوذ کرده به هیچ روی نباید در جنگ شتاب کرد بلکه باید با تدبیر و تانی گام برداشت و تا آنجا که ممکن است نبرد اصلی را به تاخیر انداخت، و کوشید تا مهاجمان را خسته و فرسوده ساخت، و برای این کار باید لشکری آماده ساخت و به میدان فرستاد و پیوسته آن را مدد رسانید، اگر آسیبی به آن رسید آن را تلافی کرد، و اگر هم شکست یافت لشکر دیگری را جایگزین آن ساخت و به میدان فرستاد و پیوسته آن کار را از راههای مختلف تکرار کرد تا مهاجمان خسته و فرسوده گردند آنگاه با یک حمله بزرگ و فراگیر آنها را تار و مار ساخت.

(۷) شرح این داستان را در جلد اول همین کتاب برگ ۴۰۴ به بعد خواهید یافت.

(۸) لین Lane در کتاب خودش Ozagardena را به هیت منطبق می داند.

(۹) کوخی یا جوخی نام سرزمین آباد و گسترده ای در شرق دجله بوده که بعدها به استانها و تسوهای متعدد تقسیم شده و در دیوانهای رسمی ساسانی هم با همین نامهای جدید خوانده شده و همانها هم ملاک عمل دیوانی بوده اند. و شاید به همین سبب آن نام قدیم یعنی کوخی یا جوخی در دیوانها راه نیافته و در فهرستهای این خردادیه و قدامه هم از آن خبری نیست. ولی در برخی کتابهای تاریخی دیگر که سر و کار آنها با دیوان و تقسیمات دیوانی بلکه با عرف و سنت های قدیمتر بوده این نام همچنان تا مدتی به کار می رفته و این جا قدیم ترین جایی است که نام جوخی در آن به کار رفته.

گردآورنده:
شاهین کاویانی

